

انقلاب مشروطه و ادب عامه

محمد حنیف*

hanif@radioresearch.ir

پیشگفتار

معمولاً دسته‌بندی خدشه‌ناپذیری درباره فولکلور ارائه نمی‌شود، چرا که هرکس به واسطه تخصص خود و یا مطالعه‌اش در بخشی از فولکلور برجستگی‌های بخشهای دیگر را نادیده گرفته است و تنها بر شاخصه‌هایی از جهان فولکلور تأکید نموده که دربرگیرنده نتایج کار و علاقه شخصی خود او بوده است و شاید به کارگیری واژه «زندگی مردم»^(۱) نیز توسط برخی از فولکلوریستها، برای فرهنگ عامه از اینجا ناشی شده باشد.

تعریفی که بنجامین. ای. باتکین^(۲) (۱۹۳۸ م) از فولکلور ارائه می‌دهد، اینگونه است: فولکلور بدنه‌ای از اعتقادات، رسوم و بیانات سنتی است که به طور شفاهی و سنتی از نسلی به نسلی دیگر منتقل شده است. باتکین تأکید می‌کند که این امر، علی‌الخصوص بدون کمک‌های اقتصادی و آکادمیک ارتباطات و تعالیم انجام شده است و آنچه در این انتقال مهم بوده است، علائق و اهداف مشترک بوده است و افراد منتقل کننده فرهنگ عامه می‌توانند شهری، غیرشهری، باسواد یا بی‌سواد باشند. در چنین موقعیتی خیلی از عوامل، از جمله عوامل فردی، همگانی و حتی عوامل ادبی وارد می‌شوند، ولی همه آنها جذب فولکلور شده و در دانش عامه حل می‌شوند. از دیدگاه «دن بن اموس»^(۳) (۱۹۷۲ م) فولکلور ارتباط هنری است که در گروه‌های کوچک به وقوع می‌پیوندد و از نگاه «جان برون واند»^(۴) فولکلور مشتمل بر سُنن ثبت نشده مردم است و این سنن شامل شکل و محتوای سنتها و سبک و فن ارتباط افراد با یکدیگر می‌شود. از

* دانشجوی دکتری تاریخ

1. Folk Life
2. Benjamin. A. Botkin
3. Den Ben Amos
4. Jan Brun Vand

نگاه جان برون واند نیز این افراد می‌توانند شهری یا روستایی باشند. با این حال برخی بین «فولکلور شهری» (۱) و «فولکلور روستایی» (۲) تفاوت قائل شده‌اند، ولی اعتقاد عمومی بر این است که این دو شاخه‌های یک تنه هستند و هم فولکلور شهری و هم فولکلور روستایی هر دو از یک سرچشمه سیراب می‌شوند. به همین خاطر در این زاویه دید، تعریف مهم نیست، بلکه حس مهم است، حسی که در ادبیات عامه شهری هویداست مسلماً با حسی که در ادبیات عامه روستایی جریان دارد می‌تواند شاخصه تمایز آنها گردد.

نسبت فولکلور با سطح سواد کلاسیک

هر چند غیرقابل انکار است که میان غنای دانش عامه با سطح سواد، نسبتی عکس برقرار است و معمولاً در جوامع پیشرفته و باسواد، دانش عامه رنگ می‌بازد و در جوامع بدوی فولکلور به شکوفایی می‌رسد که معنی آن این است که جنبه‌های مختلف فولکلور در جوامع روستایی و عشایری به نسبت جوامع شهری پربرتر است؛ اما گاه به فراخور موقعیت‌های خاص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، جوامع شهری، گوی سبقت را از جوامع روستایی و عشایری می‌ربایند. انقلاب مشروطه چنین موقعیتی را در شهرهای بزرگ ایران فراهم آورد. این دوره از معدود دوره‌های تاریخی محسوب می‌شود که ادبیات فولکلوریک، خصوصاً ادبیات سیاسی شهری، به اوج خود رسید و محل پیدایش، رشد و گسترش این نوع ادبیات در ارتباط با مشروطه شهرها بودند و روستاها و جوامع عشایری - که در آن زمان تفوق قابل ملاحظه‌ای به لحاظ جمعیت بر جوامع شهری داشتند - در بسیاری مناطق نظاره‌گر اوضاع بودند.

در این مجال، تغییر و سپس دگرگونی لحن مردم، خصوصاً طبقات فرودست در برخورد با طبقات فرادست بررسی می‌گردد. این دگرگونی همانگونه که خواهد آمد از ادبیات عامه آغاز گردید و در ادبیات و زبان ادبی روشنفکران تثبیت شد. باشد که این مختصر توسط دیگر علاقه‌مندان تکمیل گردد.

طلیعه دگرگونی

کنار گذاردن باورهایی که شاه را در عرش می‌نشانند و مردم را به مثابه ملک طلق او در فرش می‌پنداشت، آسان نبود. این مهم به یکباره نمی‌توانست به وقوع بپیوندد و شاید حبسیه‌ها نشانی از این تلاشها باشد؛ به هر حال ردپای آزاد اندیشانی که حاضر نشده‌اند این دُر لفظ دری را به پای خوکان بریزند در تاریخ هویداست، اما بسیار اندک. از دهه آخر سلطنت ناصرالدین شاه و بخصوص در دوره انقلاب مشروطه این گفتمان، خصوصاً در شهرهای بزرگی همچون تهران، رشت و تبریز، دچار دگرگونی عظیمی شد و جالب آن است که ادبیات عامه نقش عمده را در این گذار ایفا نمود.

مسلم است که عوامل فرهنگی وقوع انقلاب، در ایجاد زمینه‌چینی بی‌نقش نبوده‌اند. مدارس، ترجمه‌ها، مطبوعات ادبی همچون کاوه

و صوراسرافیل، ترجمه آثاری همچون سرگذشت تلماک، منطق الوحش، بوسه عذرا، غراب عواید ملل و کتابهایی همچون سیاحتنامه ابراهیم بیک مراغه‌ای، کتاب احمد و مسالک المحسنین عبدالرحیم طابوف و سرگذشت حاجی بابای اصفهانی جیمز موریه که میرزا حبیب اصفهانی آن را بازنویسی کرد، نشانگر طلیعه دوران تازه در ادبیات ایران و پایان دوره پیشین محسوب می‌شد. در این میان نباید نقش روشنفکرانی همچون میرزا ملکم خان، اعتمادالسلطنه، رضا قلی خان هدایت و فتحعلی آخوندزاده را از نظر دور داشت، زیرا جسارت ابراز نظر از سوی علما و روشنفکران بود که این شجاعت را به مردم می‌داد تا به عنوان مثال در جریان نهضت تنباکو در عصر ناصرالدین شاه چنین تصنیفی بسازند. (پناهی سمنانی، ۱۳۷۶: ۳۵۵)

من خانم قلیان کشم	از بهر قلیان ناخوشم
بنگر به رخت مشمشم	برخیز و قلیان را بیار
میرزا که داده حکم جنگ	با گوله و توپ و تفنگ
مشدی و الدنگ و درنگ	برخیز و قلیان را بیار
فرنگی گفته من موشم	دنگی نزن توی گوشم
کیسه تنباکو به دوشم	میرم فرنگ و می فروشم

برخیز و قلیان را بیار

«کنت دوگوبینو که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه به ایران آمده، می‌گوید: تصانیفی که مردم در حق وزرای ناصرالدین شاه می‌خوانند، شاه حکم می‌کند در مجلس شاهانه برایشان بخوانند و مضمون این تصنیفها به قدری زنده است که در مملکت ما پلیس هرگز اجازه نمی‌دهد که چنین تصانیفی را مردم بخوانند.» (آرین پور، ۱۳۸۲: ۱۵۸)

به هر حال در اواخر عصر ناصری، قضاوت مردم کوچه و بازار که به شکل انواع قالبهای ادبیات فولکلوریک بروز می‌یافت، به انتقاد از شاخه‌های درخت تناور استبداد پرداخته بود. اینگونه بود که وقتی در سال ۱۳۰۶ هـ. ق ناصرالدین شاه، بیشتر اختیارات مسعود میرزا ظل السلطان (برادر بزرگ مظفرالدین شاه) را از او گرفت، شعور عامه قطعه فولکلوریک زیر را ساخت و به دست مطربان دوره‌گرد داد تا در هر کوی و برزن با خواندن آن رسوایی یکی از مستبدترین شازده‌های قاجار را جار بزنند: (همان: ۱۵۷)

گاری امیرزاده کو؟	جام پر از باده کو؟	آن بچه‌های ساده کو؟
شازده جان، خوب کردی رفتی		قاج زین بگیر نیفتی!

کو اصفهان پاتخت من؟
 کو حکمهای سخت من؟
 شاه بابا گناه من چه بود؟
 کو اصفهان، کو شیرازه؟
 شاه بابا گناه من چه بود؟
 صدراعظم، بهر خدا
 شاه بابا گناه من چه بود؟
 شاه بابا گناهت را می گه
 جلال الدوله بچه بود
 شایراز بر اش سپرده بود
 شاه بابا گناه من چه بود؟
 صدراعظم در هوسه
 شیراز ازم گرفت بسه
 شاه بابا گناه من چه بود؟
 نظر عامه درباره ظل السلطان در تصنیف دیگری اینگونه منعکس می شود: (همان: ۱۵۷)

شازده لوچه شاه نمی شه
 ستاره کوره ماه نمی شه
 تو بودی که پارک می ساختی؟
 پشنت دادی به پشستی
 کفشاتو گیوه کردی
 سردر و لاک می ساختی؟
 صارم الدوله را کشتی
 خواهرات تا بیوه کردی
 و الله چیزی نخورده بود
 این روز سیاه من چه بود؟
 مرغ دلم در قفسه
 این روز سیاه من چه بود؟

**هر تحول در دوره قاجار زمینه آفرینش اشعاری
 عامیانه را فراهم می نمود و با رواج این اشعار
 زبان رایج بین طبقه فرادست و فرودست آرام
 آرام تغییر می یافت**

تصنیف فوق به روایتی اشاره می کند که طبق آن، ظل السلطان شوهر خواهر خود، صارم الدوله را با قهوه مسموم می کند. به هر حال هر تحول در دوره قاجار زمینه آفرینش اشعاری عامیانه را فراهم می نمود و با رواج این اشعار زبان رایج بین طبقه فرادست و فرودست آرام آرام تغییر می یافت، چنانچه آمدن ماشین دودی (راه آهن) به تهران بهانه سرودن این تصنیف گردید: (همان: ۱۵۶)

شاهنشاه ایران،
 ماشین آورد به تهران
 ای شاه چه کار کردی؟
 تهران را ویرانه کردی
 زنها را دیوانه کردی

بس که زنها نشستند
ماشین دودش هوا رفت

پا به ماشین شکستند
زن کمپانی در رفت

به بار نشستن درخت آزادی

در دوره مظفری، علائم آشکارتری از تغییر ادبیات حاکم و محکوم بروز کرد. واژه‌هایی همچون دموکراسی استبداد، وطن، قانون، برابری، آزادی، برادری و غیره آرام آرام در ادبیات عامیانه این دوره نفوذ پیدا کرد. در حوزه زبانی، زبان شعر به زبان مردم عامه نزدیک شد و پیچیدگی جای خود را به سادگی داد. از نظر قالب نیز هر چند انواع قالب‌های کهن شعر فارسی تجربه می‌شد، ولی مستزاد و تصنیف جای بیشتری در میان شاعران پیدا کرد.

از شعرای عصر مشروطه می‌توان به بهار، ایرج میرزا، ادیب الممالک، عارف قزوینی، میرزاده عشقی، دهخدا، سید اشرف گیلانی، لاهوتی و فرخی یزدی اشاره کرد. هرچند این شاعران بیشتر به تحول در محتوا اندیشیدند، اما مجموعه تلاش آنها به پیدایش شعر نو توسط نیما یوشیج منجر شد و در زمینه داستان‌نویسی نیز گرایش به زبان عامه با جمالزاده داستان‌نویسی مدرن را پدید آورد. اما همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، این تحول ابتدا در محتوا و در اشعار عامیانه آغاز گردید. واضح است که شخصیت آرام مظفرالدین شاه در تسریع این روند بی‌تأثیر نبوده است، اما او نیز نشان داد که تحول اساسی در گفتمان حاکم و محکوم را تاب نمی‌آورد. محبوبه‌ای که مردم برای او ساختند و توسط زنی مطرب به نام حاجی قدم شاه (سردرسته مطربان) بارها اجرا گردید، او را به تکرار رفتارهای پدر تاجدارش کشاند. توجه به مضمون این شعر عامیانه تغییر آشکار و جدی در ادبیات حاکم و محکوم را نشان می‌دهد. (پناهی سمنانی:

(۳۵۴)

آبجی مظفر او مده
بلگ چغندر او مده
دو دور دو دور، دور شو ببین
امیر بهادر شو ببین
چادر و چاقچورش کنین
از شهر بیرونش کنین

وقتی هجویه فوق به گوش مظفرالدین شاه می‌رسد، شاه، حاجی قدم سیاه چرده را احضار کرده و از او می‌خواهد که همان تصنیف را برایش بخواند که زن بیچاره ناچار می‌خواند؛ آنگاه مظفرالدین شاه دستور می‌دهد که هر دو پای او را نعل نموده و آنقدر در عمارت بگردانند تا بمیرد.

ادبیات بی پروا

با روی کار آمدن محمدعلی شاه و آغاز مخالفت‌های او با مشروطیت، ادیبان روشنفکر مشروطه را راهی بی بازگشت می‌پنداشتند. ابتدا کوشیدند تا با اندرزهای حکیمانه او را بر سر مهر آورند تا با آزادی آشتی نماید. اما وقتی پندها مؤثر نمی‌افتد، شاعران آزاداندیش، دلگرفته و دلریش از مستی شاه و شیخ و شحنه کار ملک را به خدا واگذار می‌کنند: (آرین‌پور: ۱۳۰)

کار ایران با خداست	با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست	مذهب شاهنشاه ایران ز مذهبها جداست
کار ایران با خداست	شاه مست و میر مست و شحنه مست و شیخ مست
کار ایران با خداست	هر دم از دستان مستان فتنه و غوغا به پاست
کار ایران با خداست	هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست

بعد از فتح تهران و اخراج محمدعلی شاه از ایران، شعور عامه بار دیگر شعری ساده ساخت تا بچه‌هایش در کوچه و بازار بخوانند و حاکمان بدانند که لااقل روشنفکران دیگر خود را چاکر و غلام خانه‌زاد حاکمان نمی‌خوانند

به راستی جز در سایه آن همه تلاش و رواج اشعار عامیانه، خلق چنین اثری میسر بود؟ تاریخ ایران کمتر به یاد داشته است که شاعری اینچنین کینه جوئیهای شاه قادر مملکت را با خواست مردم به چالش بکشد. آفرینش چنین آثاری حتی

پس از بمباران مجلس و دوره استبداد صغیر نیز ادامه یافت: (۱)

مجلس فاتحه بر پا سازید گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

قاری خوب مهیا سازید

از عسل شربت و حلوا سازید

این سخن را همه انشا سازید

علی مشروطه

بعد از فتح تهران و اخراج محمدعلی شاه از ایران، شعور عامه بار دیگر شعری ساده ساخت تا بچه‌هایش در کوچه و بازار بخوانند و حاکمان بدانند که لااقل روشنفکران دیگر خود را چاکر و غلام خانه‌زاد حاکمان نمی‌خوانند:

۱- نسیم شمال. سید اشرف‌الدین این اشعار را پس از استبداد صغیر و بمباران مجلس سرود.

محمد علیشاه قُرت کو؟
دی‌زی بازار شوره

اون توپ شنیدرت کو؟
چشم مستبد کوره

از فتح تهران تا اواخر پادشاهی احمدشاه، دوره اوج به کارگیری و رواج ادبیات انقلابی است. نسلی که در کوره انقلاب مشروطه آبدیده شده، کشته‌ها داده و تجربه‌های فراوان از سر گذرانده، اینک ثروت‌اندیشانه‌تر از گذشته، مفاهیمی چون آزادی و عدالت را در اشعارش سر می‌دهد. مدح ظاهراً به کلی از رواج می‌افتد و حتی مدیحه‌سرایان از سوی شاعران این دوره دَم می‌شوند و شاعری همچون عارف قزوینی ترانه سرای بزرگ عصر مشروطیت تا آنجا پیش می‌رود که در اشعار خود احمدشاه را دروغگو، ترسو، رشوه‌خوار و نادان خطاب نموده و تأکید می‌نماید که شاه بی‌شمشیر شایسته پادشاهی نیست: (ذکر حسین، ۱۳۷۷: ۵۴۵)

زی‌ن شه نادان امید ملک‌رانی داشتن	هست چون از دزد، چشم پاسبانی داشتن
کذب و جبن و احتکار و خست و رشوه‌خوری	هیچ ناید راست با تاج کیانی داشتن
کی سزد از ارتجاعی زاده قانون پروری	کی سزد از گرگ امید شبانی داشتن
شاه آن باشد که با شمشیر گیرد ملک را	پادشاهی نیست ملک را یگانی داشتن

آشکار است که چگونه ادبیات متداول میان حاکم و محکوم دچار دگرگونی شده و مناسبات تازه‌ای میان مردم متداول می‌شود و این مهم میسر نمی‌شد، مگر با گذر از وجدان عامه و شعور بیدار مردمی که انتقادات خود را به آن مناسبات ظالمانه در قالب تصنیف‌ها و آوازاها و اشعاری میانه بیان نمودند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مأخذ:

- آراین پور، یحیی، *از صبا تا نیما*، جلد دوم، تهران، زوار، چاپ هشتم، ۱۳۸۲.
- پناهی سمنانی، *ترانه و ترانه سرایی در ایران*، تهران، سروش، ۱۳۷۶.
- ذاکر حسین، عبدالرحیم، *ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت*، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷.

منابع اینترنتی:

- <http://www.afsnet.org/abutfolklore/aboutfl.cfm/29/4/2007>

